

## لحن چیست و چگونه ترجمه می‌شود؟

### علی خزاعی فر

مترجمان در گفت‌وگو درباره ترجمه گاه از اصطلاحاتی استفاده می‌کنند که معنی‌شان همیشه روشن نیست. از جمله اینها، دو اصطلاح «سبک» و «لحن» است. پیش‌تر سبک را تعریف کردیم (مترجم، شماره‌های ۶۳، ۶۴ و ۶۵). در این شماره به تعریف «لحن» می‌پردازیم. بنا بر این تعریف، لحن، برخلاف سبک، حامل معنی است و در سه سطح (سطح جمله، سطح فزازی از متن و سطح کل متن) می‌توان به کلام لحن داد. پس از تعریف متن و ذکر مثال‌های متعدد، نشان می‌دهیم که مترجم چگونه می‌تواند لحن را «ترجمه» کند. پس از آن به تفاوت میان لحن و سبک اشاره کرده و در پایان یادی می‌کنیم از مقاله مرحوم کریم امامی درباره لحن که قدیمی‌ترین و احتمالاً تنها مقاله فارسی درباره لحن در ترجمه است.

### تعریف لحن:

- لحن از جمله ویژگی‌های کلام است، چه کلام گفتاری، چه کلام مکتوب. بحث ما در اینجا محدود به کلام مکتوب است.
- لحن بیانگر نحوه نگرش یا احساس نویسنده به موضوع یا فردی است که درباره او می‌نویسد؛ یا، لحن بیانگر احساسی است که نویسنده در خواننده برمی‌انگیزد.
- لحن ابزاری بلاغی در دست نویسنده است. لحن صرفاً کارکرد صوری و زیباشناختی ندارد، بلکه اساساً کارکرد معنایی دارد. در واقع، لحن یک لایه معنایی ظریف و تاحدی پوشیده است که نویسنده بر سخن خود می‌کشد تا خواننده بتواند به درک دقیق‌تری از نحوه نگرش، احساس، و مقصود نویسنده برسد.
- نویسنده به طرق مختلف لحن را بارز می‌کند، از جمله با انتخاب کلمات (صفات و افعال) لحن‌دار یا کلمات دارای معانی ضمنی؛ با استفاده از ساختارهای خاص؛ با آوردن جزئیات؛ با استفاده خاص از علائم سجاوندی و استفاده از صنایع ادبی.

- لحن نویسنده را غالباً می‌توان با استفاده از یک صفت توصیف کرد.
- معمولاً لحن را در سه سطح بحث می‌کنند: سطح جمله، سطح فرازی از متن و سطح کل متن. هر جمله یا هر فرازی از متن، به‌ویژه در آثار ادبی، ممکن است لحن خاصی داشته باشد ولی لحن جملات و بخش‌های مختلف متن طبعاً نباید با لحن کلی متن در تضاد باشد. مثال زیر نمونه‌ای از لحن در سطح جمله است: وقتی کسی به دیگری می‌گوید: «چقدر هم که با پیشنهادش مخالفت کردی!» لحن جمله‌اش نیشدار و طعن‌آمیز است چون مقصودش این است که مخالفت چندانی با پیشنهادش نکرده‌ی. در اینجا لحن با استفاده از تعبیر «چقدر هم که» نمود یافته است که در زبان فارسی بیانگر لحن نیشدار یا طعن‌آمیز است. در سطح کل متن نیز، متون، اعم از روایی و غیرروایی، لحن دارند. برای مثال، کتاب‌های درسی لحن خشک و واقع‌بینانه دارند و متون طنز لحن شوخ‌طبعانه. در ادامه بحث به نقل مثال‌هایی از لحن در سه سطح فوق می‌پردازیم:
- از آنجاکه نویسنده با هر جمله خود احساسی را بیان می‌کند، در سطح جمله یا در سطح فرازی از متن، به تعداد احساس‌های مختلف لحن‌های مختلف وجود دارد. در زیر به تعدادی از این لحن‌ها (هم در سطح جمله هم در سطح فراتر از جمله) اشاره می‌کنیم: لحن شاد، لحن حاکی از تأسف، لحن نوستالژیک، لحن افسرده، لحن گزنده، لحن طعنه‌آمیز، لحن آمرانه، لحن متکبرانه، لحن اقتناعی، لحن احترام‌آمیز، لحن شوخ‌طبعانه، لحن عصبانی، لحن انتقادی، لحن حاکی از نگرانی، لحن جسورانه، لحن انسان همه‌چیزدان، لحن حسابگرانه، لحن بی‌ادبانه، لحن حاکی از کنجکاوی، لحن ناامیدانه، لحن امیدوارانه، لحن تشویق‌آمیز، لحن فضل‌مآبانه، لحن عشوه‌گرانه، لحن منافقانه، لحن حاکی از بی‌اعتنایی، لحن مدارانه، لحن متواضعانه، لحن خشن، لحن حاکی از سوءظن و غیره.
- در سطح کل متن نیز نویسنده لحنی انتخاب می‌کند که تناسب بیشتری با ژانر متن یا موضوع متن یا دیدگاه یا احساس او به موضوع یا مخاطب دارد. برخی از انواع لحن که برای کل متن صادق است عبارت است از: لحن تهاجمی (لحن متونی که نویسنده با زبانی حاکی از خشم به مواضع رقیب حمله می‌کند)؛ لحن غیرتهاجمی (لحن متونی که در آنها نویسنده صرفاً به ارائه حقایق می‌پردازد و تلاشی برای اقتناع خواننده نمی‌کند) لحن عالمانه (لحن متونی که نویسنده بدون ابراز خشم، با زبانی آرام و متین و با اعتمادبه‌نفس به ارائه نظر خود می‌پردازد)

لحن رسمی، که بیشتر در متون دانشگاهی و علمی به کار می‌رود. لحن شوخ‌طبعانه، که معمولاً برای متون طنز به کار می‌رود؛ لحن محاوره‌ای، که بیشتر برای القای حس صمیمیت بکار می‌رود، و غیره.

● گفتیم که یکی از راه‌های بارز کردن لحن استفاده از کلمات (صفات و افعال) لحن‌دار است. کلمات معمولاً علاوه بر معنای قاموسی، یک معنای ضمنی یا احساسی نیز دارند. این معنی ضمنی یا خنثی است، یا مثبت یا منفی و انتخاب کلمه نشان می‌دهد که نویسنده چه احساسی (خنثی، مثبت یا منفی) به موضوع سخن یا اشخاص داستان خود دارد. معمولاً در کلاس‌های آموزش نگارش، به دانشجویان فهرستی از کلمات لحن‌دار می‌دهند که براساس معنی ضمنی یا نوع لحنی که ایجاد می‌کنند تقسیم بندی شده است. هدف این است که دانشجویان با معنی ضمنی کلمات آشنا شوند و کلمات را نابجا به کار نبرند چون در لحن و در معنی تأثیر می‌گذارد. در زیر برخی از این کلمات لحن‌دار در چهار گروه متفاوت تقسیم بندی شده‌اند:

۱. کلماتی که معنی ضمنی یا احساسی مثبت دارند و لذا لحن مثبت برای چیزی یا کسی ایجاد می‌کنند. چند نمونه:

Adoring, amused, animated, appreciative, assertive, ardent, benevolent, blithe, bold, calm, candid, celebratory, cheerful, comforting, comic, compassionate, contented, curious, earnest, elated, elevated, eloquent, empathetic, enchant, endearing, enthusiastic, exhilarated, forthright, gentle, hilarious, inspirational, intimate, joyful

۲. کلماتی که معنی ضمنی یا احساسی منفی دارند و لذا لحن منفی برای چیزی یا کسی ایجاد می‌کنند. چند نمونه:

Abhorring, abstruse, absurd, annoyed, authoritarian, bewildered, callous, censorious, complicated, confused, cynical, derogatory, detached, disparaging, dogmatic, dubious, farcical, foreboding, frivolous, frustrated, grim, hapless, humble, incredulous, outraged, pretentious, subjective, uneasy

۳. کلماتی که حس غم را منتقل می‌کنند. چند نمونه:

Apologetic, depressed, despairing, disheartening, gloomy, grave, hollow, melancholy, pathetic, somber, wretched

۴. کلماتی که معنی ضمنی یا احساسی خنثی دارند. چند نمونه:

Ambivalent, cautionary, compliant, conciliatory, colloquial, defensive, formal, impartial, intense, introspective, pensive, pragmatic

### مثالهایی از لحن در سطح جمله:

1. Go ahead, make my day.

پس چرا معطلی؟ خوشحالم کن! (لحن شوخ طبعانه ولی مبارزه جویانه)

2. He did what any normal, rational, totally sane, completely “in his mind” man would do, and bought a puppy.

او کاری کرد که هر مرد معمولی، منطقی، کاملاً عاقل و بدون اختلال حواس می کرد؛ رفت یک توله سگ خرید. (لحن آیرونیک)

3. Thanks for not answering my call; A great brother you are!

ممنون که جواب تلفنم رو ندادی! برادر به تو میگن! (لحن طعنه آمیز)

4. He'd learnt to drive, and was insisting on buying a car, as if climate change didn't exist.

رانندگی یاد گرفته بود و اصرار داشت که ماشین بخرد، انگار که چیزی به نام گرمایش کره زمین وجود ندارد. (لحن منفی نسبت به خرید ماشین.)

### مثالهایی از لحن در سطح فراتر از جمله (یا کل متن):

1. His eye was like the eye of a vulture, the eye of one of those terrible birds that watch and wait while an animal dies, and then fall upon the dead body and pull it to pieces to eat it.

چشمش همچون چشم کرکس بود؛ چشم یکی از آن پرندگان خوفناکی که وقتی حیوانی جان می دهد خیره می نگرند و در انتظار می مانند و سپس خود را روی لاشه حیوان می اندازند و آن را تکه تکه می کنند و می خورند. (ادگار آلن پو: قلب رازگو)

(لحن نویسنده در این فراز و در کل متن بیانگر تنفر او از مردی است که توصیفش می کند.)

2. Kugelmass, a professor of humanities at City College, was unhappily married for the second time. Daphne Kugelmass was an oaf. He also had two dull sons by his first wife, Flo, and was up to his neck in alimony and child support. "Did I know it would turn out so badly?" Kugelmass whined to his analyst one day. "Daphne had promise. Who

suspected she'd let herself go and swell up like a beach ball? Plus she had a few bucks, which is not in itself a healthy reason to marry a person, but it doesn't hurt, with the kind of operating nut I have."

کوکلماس، استاد علوم انسانی دانشگاه سیتی کالج، از ازدواج دومش هم ناراضی بود. زن دومش دفنی، زن بسیار خرفتی بود. دو پسر خرفت هم از زن اولش، فلو، روی دستش مانده بود و داروندارش را نفقه زن و فرزند می‌داد. یک روز پیش روانکاوش درد دل می‌کرد و می‌گفت: «چی فکر می‌کردم چی شد! اولش در باغ سبز به من نشان داد. فکر نمی‌کردم این قدر خودش را ول کند که شکل بُشکه بشود. البته وضع مالیش بد نیست، ولی پول داشتن که دلیل ازدواج نمی‌شود، هر چند که پول ضرری ندارد، آن هم با دخل و خرجی که من دارم.»

(لحن نویسنده در این فراز و در کل متن شوخ طبعانه است چون از همان آغاز با انتخاب کلمات خاص به خواننده می‌گوید که قصدش سرگرم کردن و خندانیدن اوست.)

3. In a hole in the ground there lived a hobbit. Not a nasty, dirty, wet hole, filled with the ends of worms and an oozy smell, nor yet a dry, bare, sandy hole with nothing in it to sit down on or to it: it was a hobbit-hole and that means comfort. It had a perfectly round door like a porthole, painted green, with a shiny yellow brass knob in the exact middle.

توی سوراخی در زمین هابیتی زندگی می‌کرد. این سوراخ از آن سوراخ‌های زشت و کثیف و نمور و پر از بوی لجن و کرم مرده نبود. از آن سوراخ‌های شنی خشک و لخت هم نبود که چیزی داخلش نباشد که رویش بنشیني یا باهاش کاری بکني: این سوراخ یک آغل هابیت بود و این یعنی آرامش. در کاملاً گردی داشت مثل پنجره‌های کشتی، که سبز بود و درست در وسطش یک دستگیره برنجی براق هم داشت. (هابیت، نوشته جی آر آر تالکین، ۱۹۳۷)

(لحن نویسنده در این فراز و در کل متن لحن قصه‌گویی است که با فراغ خاطر و خطاب به مخاطبی کودک قصه می‌گوید. نویسنده این داستان‌ها را در اصل برای فرزندان خود قبل از خواب تعریف می‌کرده است.)

### ترجمه لحن

در تعریف لحن گفتیم که لحن حامل (بخشی از) معنی جمله یا متن است؛ هنر نویسنده این است که به جملات یا متن خود لحن بدهد تا (بخشی از) معنی را با ظرافت بیشتر و پوشیده‌تر منتقل کند. اگر مترجم آیرونی، یا طعنه یا شوخ طبعی یا بدبینی نهفته در لحن نویسنده را درنیابد، طبعاً سخن او را غلط تفسیر می‌کند:

The houses on either side were high and large, but very old, and tenanted by people of the poorest class: as their neglected appearance would have sufficiently denoted, without the concurrent testimony afforded by the squalid looks of the few men and women who, with folded arms and bodies bent double, occasionally skulked along.

خانه‌های دو سوی خیابان بلند و بزرگ اما بسیار فرسوده بود و مستأجران این خانه‌ها جزو فقیرترین طبقه اجتماع بودند؛ ظاهر رهاشده خانه‌ها به قدر کافی گویا بود و نیازی نبود که قیافه‌های مفلوک معدود زن و مردی نیز که هر از گاه با پشت‌های خمیده و دست‌های جمع‌شده در شکم آن اطراف می‌پلکیدند بر فقرشان شهادت بدهد.

در این قطعه از رمان الیور تویست، چارلز دیکنز با استفاده از کلمات و تعبیرات منفی «رهاشده»، «فرسوده»، «مفلوک»، «پشت‌های خمیده»، «دست‌های در شکم جمع‌شده» لحنی به توصیف خود می‌دهد که واقعیت تلخ فقر را منتقل کند و به همین دلیل این لحن برای خواننده آزاردهنده است. مترجمی در ترجمه *squalid looks* نوشته است «نگاه‌های منفور»، حال آنکه این تعبیر با لحن همدلانه نویسنده با مردم فقیر محل مغایرت دارد و تصویری منفی از آنها به دست می‌دهد.

لحن دادن به جمله و متن و حفظ یکدستی لحن در طول متن در تألیف متون به خصوص متون ادبی اهمیت دارد و بخشی از مهارت خلاق نویسنده به حساب می‌آید، ولی در ترجمه، مترجم لحن خلق نمی‌کند بلکه لحن نویسنده را منتقل می‌کند و لذا آنچه اهمیت دارد این است که لحن نویسنده را در تک‌تک جملات و در کل متن درست بشناسد و هرکجا که لحن عوض می‌شود، تغییر لحن را تشخیص بدهد و درست منتقل کند. بدیهی است اگر این وجه معنی در ترجمه از دست برود معنی مخدوش شده و به تمامی منتقل نمی‌شود.

در گفت‌وگوهای روزمره گوینده برای انتقال لحن هم از ابزارهای زبانی و هم ابزارهای غیرزبانی مثل حرکات دست و چشم و صورت استفاده می‌کند، ولی در کلام مکتوب ابزارهای نویسنده محدود به ابزارهای زبانی است که پیش‌تر به آنها اشاره شد. یکی از این ابزارها، چنان‌که گفتیم، کلمات لحن‌دار است، ولی لحن گاه با کلمه بیان نمی‌شود، بلکه از درک روابط معنایی میان کلمات و نحو و دیگر ابزارهای زبانی از جمله تشبیه و استعاره حاصل می‌شود.

در متن زیر نیز نویسنده تلاش کرده با استفاده از واژه‌ها و ایماژهای خاص حس ترس را به خواننده منتقل کند. ترجمه این متن نیز انتظار می‌رود لحنی ترسناک داشته باشد تا بتواند همچون متن اصلی حس ترس را منتقل کند:

My heart quailed at the idea of sharing a roof with her again, all of us swept up in the tornado vortex of her illness. I had mostly stopped taking her calls. Writing checks assuaged my conscience when I felt I couldn't risk my own mental health by sticking my head in the blast furnace of her rage.

از فکر اینکه دوباره با او زیر یک سقف زندگی کنم، و همه ما در گرداب طوفان پیچنده بیماری‌اش فرو برویم، قلبم فرو ریخت. بیشتر وقت‌ها تلفن‌هایش را جواب نمی‌دادم. وقتی حس می‌کردم نمی‌توانم سرم را در کوره سوزان خشمش فروکنم و سلامت روانم را به خطر بیندارم با نوشتن چک وجدانم را آسوده می‌کردم.

بدین ترتیب، در ترجمه لحن دو حالت ممکن است پیش بیاید. حالت اول این است که اگر از ابزارهای زبانی نظیر ابزارهای زبانی نویسنده استفاده کنیم لحن او نیز خودبه‌خود منتقل می‌شود. حالت دوم این است که لحن با ترجمه تحت‌اللفظی از بین می‌رود و نیاز است که آن را بازآفرینی کنیم. در این بازآفرینی با استفاده از ابزارهای زبانی متفاوت و با دخالت در شیوه بیان نویسنده می‌توان لحن را همچون متن اصلی بارز کرد. این سخن به‌ویژه در مورد انتقال لحن کل متن صادق است. کافیسست مترجم لحن متنی را بفهمد. آنگاه می‌تواند با استفاده از اصل جبران و با توسل به موارد جزئی حذف‌ها و افزایش‌های ضروری آن لحن را بارز کند، به نحوی که، چنان‌که در ترجمه مثال‌های فوق دیدیم، دو متن در سطح لحن هم‌سنگ باشند:

Jimmy and Margaret Warriner had stumbled upon the Jackson Street cottage five years ago, just before their marriage, and after an ecstatic, swift inspection of it, had raced like children to the agent, to crowd into his willing hand a deposit on the first month's rent. Anne had never kept house before, she had no eyes for obsolete plumbing, uneven floors, for the dark cellar sacred to cats and rubbish. She and Jim chattered rapturously of French windows, of brick garden walks, of how plain little net curtains and Margaret's big brass bowl full of nasturtiums would look on the landing of the absurd little stairway that led from the square hall to two useless little chambers above.

جیمی و مارگرت وارینر پنج سال پیش، درست قبل از ازدواجشان، به‌طور اتفاقی به یکی از کلبه‌های (کارگری قرن نوزدهمی) در خیابان جکسن برخوردند و کلبه را سرسری بازدید کرده و مسحور آن شده و سپس مثل بچه‌ها به‌سرعت دویده بودند سمت بنگاه املاک و پیش‌قسط اجاره ماه اول را گذاشته بودند کف دست بی‌قرار بنگاهدار. مارگرت پیش از آن

هیچ تجربه‌ی خانه‌داری نداشت و نمی‌دانست لوله‌کشی از رده خارج، کف فرسوده و زیرزمین تاریکی که پناهگاه آشغال و گربه است یعنی چه. او و شوهرش با شور و شعف درباره پنجره‌های فرانسوی و حیاط آجرفرش ساختمان صحبت می‌کردند و می‌گفتند که پرده‌های توری کوچک و گلدان بزرگ و برنجی و پر از گل لادن مارگرت در روی پاگرد پلکان چقدر ساده به نظر می‌رسد، پلکان کوچک مسخره‌ای که هال چارگوش را به دو اتاق کوچک بی‌مصرف در طبقه بالا متصل می‌کرد.

در متن فوق، نویسنده از منظر فردی صاحب‌تجربه سخن می‌گوید؛ از این منظر زوجی که آنها را توصیف می‌کند زن و شوهری فاقد تجربه هستند. باین‌حال، لحن نویسنده لحنی تمسخرآمیز یا خودبرتربینانه نیست بلکه مفرح است. برخی از کلمات و جزئیات مهمی که بیانگر تصمیم شتابزده زن و شوهر و لذا بیانگر لحن نویسنده درباره آنهاست عبارت‌اند از: «به‌طور اتفاقی برخوردن»، «سرسری»، «مسحورشدن»، «به‌سرعت دویدن»، «گذاشتن کف دست»، «دست‌های بی‌قرار»، «لوله‌کشی از رده خارج»، «کف فرسوده»، «شور و شعف»، «پلکان کوچک مسخره»، «هال چارگوش»، «دو اتاق کوچک بی‌مصرف». حذف هر کدام از این کلمات و جزئیات و یا تعدیل آنها ممکن است لحن نویسنده را مخدوش کند.

### تفاوت میان سبک و لحن:

چنان‌که گفته شد؛ لحن بیانگر احساس یا نحوه نگرش (attitude) نویسنده به موضوع یا اشخاص داستان است و لذا حامل معنی است. پیش‌تر در مقاله‌ای گفتم که اگر از منظر ترجمه به متنی نگاه کنیم، هر متن چهار وجه دارد: وجه دستوری، وجه معنایی، وجه منطقی و وجه بلاغی. سبک ویژگی بلاغی متن است حال آنکه لحن ویژگی معنایی متن است. می‌دانیم که از زمان ارسطو تا کنون سبک را به‌صورت‌های مختلف تعریف کرده‌اند. ما سبک را از منظر ترجمه تعریف کردیم. از این منظر مترجم متنی پیش روی خود دارد که سبکی خاص دارد. آنچه از مترجم انتظار می‌رود این است که ویژگی‌های خاص این سبک را تشخیص بدهد و نظیر آنها را تا حدی که زبانش اجازه می‌دهد در ترجمه‌اش بازآفرینی کند. می‌گوییم بازآفرینی چون دو زبان مبدأ و مقصد گزینه‌های زبانی یکسانی ندارند ولی «نزدیک‌ترین» گزینه‌های زبانی دارند. بدیهی است که سبک نقش معنایی دارد و، به تعبیر رایج، سبک و محتوا دو روی یک سکه‌اند و جداناپذیرند، ولی این جداناپذیری وقتی معنی می‌دهد که از منظر تألیف یا از منظر خواننده یا محقق به متن بنگریم. ما از منظر مترجم به متن می‌نگریم و مشکل مترجم این است که باید این دو را از یکدیگر جدا کند و به زبان دیگر



منتقل کند. اما با ترجمه تحت‌اللفظی کلمات نویسنده، سبکش منتقل نمی‌شود؛ سبک باید خلق یا بازآفرینی شود. سبک هر نقش معنایی هم که داشته باشد با بازآفرینی هر چه شبیه‌تر آن در زبان مقصد آن نقش معنایی هم کم‌وبیش منتقل می‌شود. ولی مشکل اساسی مترجم انتقال عناصر زبانی سبک است؛ آنچه مهم است، کیفیت کلمات و ترکیبات واژگانی و تعبیرات و ساختارهای نحوی و صنایع ادبی است که مترجم انتخاب می‌کند. هر چه ارزش زبانی این انتخاب‌ها به ارزش زبانی انتخاب‌های نویسنده نزدیک‌تر باشد و در عین حال ناقص قواعد دستوری و بلاغت زبان مقصد هم نباشد ترجمه از حیث سبک به متن اصلی نزدیک‌تر می‌شود. پس سبک را به عناصر زبانی محدود می‌کنیم و آن دسته از عناصر متن را که حامل معنی هستند، از جمله لحن و حالت متعدی (transitivity)، جداگانه بررسی می‌کنیم و لحن را از عناصر سبک به حساب نمی‌آوریم، هر چند هر دو با انتخاب‌های زبانی ایجاد می‌شوند.

سبک عبارت است از نحوه انتخاب کلمات و ترکیب آنها با یکدیگر در زنجیره کلام<sup>۲</sup>. این نحوه یا کیفیت انتخاب و ترکیب کلمات را می‌توان با صفاتی مثل صفات زیر توصیف کرد: زیبا، منسجم، روشن، روان، طبیعی، ساده، استاندارد، غیررسمی، متکلفانه، مغلق، ادبی، آرکائیک، التقاطی، محافظه‌کارانه، موجز، بلیغ، گنگ، اثرگذار، خشک، احساسی، متظاهرانه، شلخته، مطبوعاتی، فاضلانه، شاعرانه، تغزلی، رمانتیک، جدلی و غیره.

وقتی سخن از لحن در سطح کل متن می‌شود، لحن عبارت است از احساسی که نویسنده به کل متن بیان کرده و خواننده می‌تواند آن را با یک صفت بیان کند. گاه وقتی در توصیف لحن متنی صفتی عام به کار می‌بریم، مثل غیررسمی، شوخ‌طبعانه، آرکائیک، با همین صفات می‌توان سبک متن را هم توصیف کرد. اینجاست که می‌گوییم لحن و سبک اثری یکسان است. ولی اگر بخواهیم جزئی‌تر درباره لحن اثری صحبت کنیم طبیعی است که صفات دقیق‌تری باید به کار ببریم. (رجوع کنید به مثال آخر مقاله) برای مثال لحن اثری را به طور کلی می‌توان گفت که غیررسمی یا محاوره‌ای یا شوخ‌طبعانه است ولی همیشه می‌توان دقیق‌تر درباره آن لحن سخن گفت، کم‌اینکه چندین متن ممکن است لحن غیررسمی داشته باشند ولی در هر کدام احساس نویسنده به موضوع با یکدیگر متفاوت باشد. پس برخی صفات مثل غیررسمی، شوخ‌طبعانه، آرکائیک هم به لحن اطلاق می‌شوند (وقتی به طور کلی از لحن متنی سخن می‌گوییم) و هم به سبک آن، ولی این به معنی یکی دانستن سبک و لحن نیست. پس لحن و سبک دو چیز متفاوتند. نویسندگان قبل از نوشتن داستان یا مقاله فقط به انتخاب سبک مناسب فکر نمی‌کنند، بلکه به انتخاب لحن مناسب نیز می‌اندیشند و سبک مناسب و لحن مناسب را به هم می‌آمیزند تا بیشترین تأثیر را ایجاد کنند. به دو مثال توجه کنید:

Winston Smith, his chin nuzzled into his breast in an effort to escape the vile wind, slipped quickly through the glass doors of Victory Mansions, though not quickly enough to prevent a swirl of gritty dust from entering along with him.

وینستون اسمیت، که برای فرار از باد آزارنده سر درگیران فرو برده بود، به سرعت از لای درهای شیشه‌ای به درون ساختمان پیروزی خزید، با این حال نتوانست از ورود گردبادی از خاک و شن به درون جلوگیری کند.

جمله فوق اولین جمله رمان ۱۹۸۴ اثر جورج اورول است. در این رمان نویسنده جامعه‌ای را توصیف می‌کند که رژیم‌های تمامیت‌خواه بر آن سلطه یافته است. نویسنده لحنی بدبینانه، تیره و غم‌بار به کار می‌گیرد تا تلخی و رنج زندگی در چنین جامعه‌ای را نشان بدهد. برای مثال در جمله فوق صفات «آزاردهنده»، «گردبادی از خاک و شن» و «سر درگیران فرو بردن» لحن نویسنده را بارز می‌کند. سبک رمان هم سبکی مستقیم، واقع‌گرایانه و عاری از هر نوع تزئین کلامی است زیرا این سبک هم با مضمون کتاب متناسب است (حزب حاکم هیچ نوع تجملی را بر نمی‌تابد، فردیت را سرکوب می‌کند و از منظر سیاسی به زیبایی به دیده تردید می‌نگرد.) و هم اعتقاد اورول این است که زبان مستقیم و بی‌پیرایه صادقانه‌ترین شکل برقراری ارتباط است.<sup>۳</sup>

A child will make two dishes at an entertainment for friends; and when the family dines alone, the fore or hind quarter will make a reasonable dish, and seasoned with a little pepper or salt will be very good boiled on the fourth day, especially in winter.

با گوشت هر بچه می‌توان برای ضیافت‌های دوستانه دو پرس غذا درست کرد و اگر خانواده میهمان نداشته باشد با یک چهارم گوشت سردست یا ران بچه می‌تواند غذای مناسبی تهیه کند و اگر به گوشت بچه کمی فلفل یا نمک بزنیم در روز چهارم خیلی خوب آب‌پز می‌شود؛ مخصوصاً در زمستان.

در متن فوق نویسنده، جاناناتان سوئیفت، استعمار ایرلند توسط انگلستان در اوایل قرن هجدهم را هجو می‌کند و به مردم ایرلند پیشنهاد می‌کند برای فرار از فقر بچه‌های خانواده‌های فقیر را بکشند و گوشت آنها را به خانواده‌های ثروتمند انگلیسی بفروشند. سبک نویسنده در اینجا سبکی رسمی و عاری از احساس است، اما لحن او درباره موضوع لحنی اضطراب‌آور و تکان‌دهنده است.

## چگونه از کلاغ فرنگی بلبل پارسی گو نباید ساخت

تا آنجا که من می‌دانم، تنها مطلبی که به فارسی درباره لحن در ترجمه نوشته شده مقاله زنده‌یاد کریم امامی است با عنوان «مسئله لحن در ترجمه، یا چگونه از کلاغ فرنگی بلبل پارسی گو نباید ساخت»<sup>۴</sup>. انگیزه امامی از نوشتن این مقاله ظاهراً چاپ ترجمه ناظر دشت (۱۳۴۵) به قلم احمد کریمی بوده است. اشکالی که امامی به ترجمه کریمی وارد می‌کند اشکال به لحن ترجمه است که برخلاف لحن راوی داستان در متن اصلی لحنی سنگین و رسمی است. شبیه لحن چارلز دیکنز در معرفی دیوید کاپرفیلد و هیچ شباهتی به لحن جوانی امروزی ندارد. راوی داستان مرد جوانی است به نام هولدن، جوانی یاغی و سرسخت که به زبان کوچه و بازار صحبت می‌کند و بی‌پروا و مکرر حروف زشت به کار می‌برد و تکیه کلام‌های محاوره‌ای مخصوصی برای خود دارد و اساساً در کاربرد زبان چندان مهارت ندارد. به ترجمه احمد کریمی از پاراگراف آغازین رمان و ترجمه پیشنهادی کریم امامی توجه کنید:

### ترجمه احمد کریمی:

اگر واقعاً می‌خواهید در این مورد چیزی بشنوید لابد اولین چیزی که می‌خواهید بدانید این است که من کجا به دنیا آمدم و بچگی نکبت‌بارم چطور گذشت و پدر و مادرم پیش از من چه کار می‌کردند و از این مهم‌هایی که آدم را به‌یاد دیوید کاپرفیلد می‌اندازد. اما راستش را بخواهید من میل ندارم وارد این موضوع‌ها بشوم. چونکه اولاً حوصله‌اش را ندارم و در ثانی اگر کوچک‌ترین حرفی درباره زندگی خصوصی پدر و مادرم بزنم هردوشان چنان از کوره درمی‌روند که نگو....

### ترجمه پیشنهادی کریم امامی:

اگه راس راسی دلتون می‌خواد که شرح و تفصیلاتشو بشنویم، احتمالاً اولین چیزی که می‌خواین بدونین اینه که من کجا به دنیا اومدم و بچگی گندم چه‌جوری گذشت و بابا ننه‌ام پیش از اینکه منو پس بندازن چه کارائی میکردن و از این قبیل چرت‌وپرت‌های دیوید کاپرفیلدی. ولی من هیچ حال تعریف کردنشو ندارم. اولاً که از این جور چیزا حوصله‌ام سر میره و دوماً اگه من چیزی راجع به بابا و ننه‌ام تعریف کنم که همچی خصوصی مصوصی باشه هر کدام دو دفعه خون روش پیدا می‌کنن.

آنچه امامی در طول مقاله خود لحن می‌نامد استفاده از زبان غیررسمی به جای زبان رسمی است و، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، لحن می‌تواند رسمی یا غیررسمی باشد چون استفاده از زبان رسمی یا غیررسمی فقط یک مسئله سبکی نیست بلکه یک وجه معنایی هم

دارد و به این دلیل است که دوگانه رسمی/غیررسمی در مقوله لحن قرار می‌گیرد. و آن وجه معنایی و ویژگی‌های شخصیت هولدن است که اگر لحن او درست ترجمه نشود در ترجمه از دست می‌رود. ولی گفتیم که لحن، برخلاف آنچه از مقاله آقای امامی برمی‌آید، فراتر از دوگانه رسمی/غیررسمی است و در دو سطح «جمله» و «کل متن» تعریف می‌شود. سخن امامی در سطح کل متن درست است: زبان هولدن باید به لحنی غیررسمی ترجمه شود. ولی در سطح جمله، هر جمله لحنی دارد. لحن غالب جملات هولدن لحنی بدبینانه است؛ برخی جملات لحن کنایه‌آمیز و نیشدار، برخی لحن تحقیرآمیز و خودبرتربینانه و برخی هم لحن نوستالژیک دارند (هولدن گاه در حسرت دوران شیرین کودکی‌اش است). پس سخن امامی درباره لحن در سطح کلی رمان درست است؛ زبان هولدن باید لحنی غیررسمی داشته باشد، اما در سطح جمله، مترجم باید لحن تک تک جملات هولدن را درک کرده و آنها را به جمله‌ای با لحن مشابه ترجمه کند.

امامی در توضیح بیشتر سخن خود مثالی دیگر نقل می‌کند، این بار پاراگرافی از کتابی از ارنست همینگوی به نام «ضیافت متحرک». در این کتاب همینگوی خاطرات دوران جوانی‌اش در پاریس را نقل می‌کند. امامی این پاراگراف را دوبار ترجمه کرده، یک بار به زبان رسمی‌تر یا به قول خودش «در حد مرسوم ادبی» یا «در حد بیشتر ترجمه‌هایی که از همینگوی شده است»، و یک بار هم به زبان محاوره‌ای و به قصد «خودمانی‌ترکردن» زبان آن و نتیجه گرفته که ترجمه اول همینگوی نیست و «لحن» ترجمه دوم به اصل اثر نزدیک‌تر است. نخست این دو ترجمه را بدون داوری درباره کیفیت آنها بخوانیم:

Then there was the bad weather. It would come in one day when the fall was over. We would have to shut the windows in the night against the rain and the cold wind would strip the leaves from the trees in the Place Contrescarpe. The leaves lay sodden in the rain and the wind drove the rain against the big green autobus at the terminal and the Café des Amateurs was crowded and the windows misted over from the heat and the smoke inside. It was a sad, evilly run café where the drunkards of the quarter crowded together and I kept away from it because of the smell of dirty bodies and the sour smell of drunkenness. The men and women who frequented the Amateurs stayed drunk all of the time, or all of the time they could afford it, mostly on wine which they bought by the half-liter or liter. Many strangely named apéritifs were advertised, but few people could afford them except as a foundation to build their wine drunks on. The women drunkards were called

*poivrottes* which meant female rummies.

### ترجمه اول:

سپس فصل هوای نامساعد بود. روزی که خزان پایان گرفته بود فرا می‌رسید. پنجره‌ها را می‌بایستی شب‌هنگام در برابر باران ببندیم و باد سرد درخت‌های میدان کنتراسکارپ را از برگ برهنه می‌کرد. برگ‌ها خیس از باران افتاده بودند و باد باران را به سوی اتوبوس سبز بزرگ در توقفگاه آخر خط می‌راند و کافه «دزآماتور» شلوغ بود و پنجره‌ها از گرما و دود درون کافه مه گرفته بودند. این کافه محزونی بود که به نادرستی اداره می‌شد و مست‌های محله آنجا گرمی آمدند و من به علت بوی تن‌های کثیف و بوی ترشی مستی از آن احتراز می‌جستم. مردان و زنانی که به «دزآماتور» می‌رفتند همه وقت یا همه وقتی را که استطاعتش را داشتند مست می‌ماندند. بیشتر از شرابی که هر بار نیم لیتر یا یک لیتر آن را سفارش می‌دادند «اپری تیف»‌های زیادی با نام‌های غریب آگهی شده بود، اما کمتر کسانی استطاعت خوردن آنها را داشتند، مگر به صورت پایه‌ای که مستی شراب را بر روی آن بنا کنند و زن‌های مشروب‌خوار را *poivrottes* می‌نامیدند که معنی آن *rum* خوارگان زن است.

### ترجمه دوم:

اونوقتش هوای خراب هم بود. یه روز که دیگه پاییز تموم شده بود سرش رو می‌کرد تو. شب مجبور بودیم پنجره‌ها رو از ترس بارون ببندیم و باد سرد تو میدون کنتراسکارپ برگارو از درخت می‌کند برگا زیر بارون، خیس افتاده بودن رو زمین و باد بارونو لوله می‌کرد میزد به اتوبوس سبز گنده تو ایستگاه آخر خط و تو کافه دزآماتور جای خالی نبود و پنجره‌ها از گرما و دود توی کافه بخار گرفته بودن. این یه کافه دلتنگی بود که با پدرسوختگی می‌چرخید و مست‌های محله جمع می‌شدن اونجا و من از بوگند تن‌های کثیف و ترشای مستی اونجا نمی‌رفتم. مردا و زن‌هایی که دزآماتور پاتوقشون بود همیشه یا همه وقتی که پولشون می‌رسید مست بودن، بیشتر از شرابی که نیم لیتر یا لیتر می‌خریدن. اپرتیف‌های زیادی رو با اسمای عجیب غریب اونجا اعلان کرده بودن ولی کمتر کسی پول خوردن اونارو داشت مگر به صورت شالوده‌ای که مستی شراب رو اون رو بسازه. زن‌های مشروب‌خور رو *poivrottes* می‌گفتن که معنیش زن عرق‌خوره.

امامی تفاوت میان این دو ترجمه را در تفاوت لحن آنها می‌داند، ولی وقتی از لحن سخن می‌گوییم چون لحن ارتباط با معنی دارد و در معنی اثر می‌گذارد باید از خود پرسیم این دو ترجمه از حیث معنی چه تفاوتی دارند؟ به گمان من، در اینجا لحن با سبک خلط شده چون تفاوت میان این دو ترجمه در «سبک» آنهاست نه در «لحن» آنها. سبک اولی رسمی‌تر است و سبک دومی محاوره‌ای شکسته. چنان‌که در بحث بازآفرینی سبک گفتم، این متن را می‌توانیم

به سبکی مشابه سبک همینگوی ترجمه کنیم، سبکی که ویژگی اصلی اش تغزلی بودن آن است، سبکی شاعرانه و نوستالژیک بدون اینکه به ورطهٔ سانتیمانتالیسم بیفتیم. برای درآوردن چنین سبکی نیاز نیست کلمات را بشکنیم یا متن را بی جهت خودمانی کنیم. می‌شود بدون شکستن کلمات به زبان تغزلی ساده و روان دست یافت، چنان‌که خود همینگوی چنین کرده است. این هم ترجمهٔ من:

بعد هوای سرد از راه می‌رسید. پاییز که تمام می‌شد یک روز سروکله‌اش پیدا می‌شد. شب‌ها مجبور بودیم از ترس باران پنجره‌ها را ببندیم و باد سرد درخت‌های میدان کاترסקارپ را از برگ برهنه می‌کرد. برگ‌های خیس زیر باران می‌افتادند و باد باران را به اتوبوس بزرگ سبز داخل ایستگاه می‌کوبید و کافه آماتور شلوغ بود و پنجره‌هایش از گرما و دود داخل کافه بخار گرفته بود. کافهٔ دلگیری بود و بد اداره می‌شد. پاتوق عرق‌خورهای محل بود و بوی بدن‌های کثیف و بوی ترشی ناشی از مستی باعث می‌شد از آنجا دوری کنم. مردها و زن‌هایی که به آماتور رفت‌وآمد می‌کردند تمام مدت، یا تمام مدتی که پولشان می‌رسید، مست بودند. بیشترشان شراب را لیتری یا نیم‌لیتری می‌خریدند. تبلیغ پیش‌نوشیدنی‌های زیادی را با اسامی عجیب به در و دیوار کافه زده بودند ولی کمتر کسی پولش می‌رسید آنها را بخرد مگر اینکه می‌خواست کیفیت مستی حاصل از شراب را افزایش بدهد. به زن‌های مست می‌گفتند «پوآرروت»، یعنی زنان عرق‌خور.

<sup>۱</sup> درک و انتقال معنی و منطق؛ چالش بزرگ ترجمه و ویرایش، مترجم ۷۷، ص ۷۹-۸۶.

<sup>۲</sup> برای آشنایی بیشتر با این تعریف از سبک رجوع کنید به سه مقاله که در بارهٔ سبک نوشته‌ام (مترجم شماره‌های ۶۳، ۶۴، ۶۵)

<sup>۳</sup> عباراتی که در وصف سبک و لحن رمان ۱۹۸۴ آمده از صفحه ادبی اسپارک نوتز گرفته شده است. این صفحه که به تحلیل آثار ادبی می‌پردازد، لحن و سبک هر اثر ادبی را جداگانه توصیف کرده است.

<sup>۴</sup> اندیشه و هنر، دورهٔ پنجم، مرداد ۱۳۴۶، شماره ۱۰، صص ۱۵۲۸-۱۵۳۴.